



# چرا خرگوش نداریم؟



فرید سیاوش

مشغول فراگیری زبان سانسکریت بودم، پیام آوردند پرهمن پیدپای مرا طلب کرده است. ریش را چپ و راست تراشیده، عرق عود پرسر و صورتم پاشیدم و به دیدار حکیم فرزانه و شنیدن ارشادات آن بزرگ مرد به سوی هندوستان شتافتم. در معیادگاه در کنار رود چمنا و دربار داپشلیم، روشن رای فرزانه را یافتم.

واسکتیم را به دریای گنگا انداختند تا نkund دهان باز کند. حکیم مرا در آغوش گرفت، از افغانستان پرسید. در کنار او نشستیم. همو گفت می خواهم حکایت شیر و خرگوش را این بار نه از زبان کلپک و دنک پل از زبان خود تان برای شما دوباره نویسی کنم اما به یک مشکل کلان برخوردیم. پرسیدم چه مشکل؟ فرمود در چنگل شما خرگوش نیافتم. گفتم خرگوش های ما جمعی فراری و عده ای روپاه شده اند. گفت مگر ممکن است؟ گفتم پلی در کشور من ممکن است.

پیدپای فرزانه گفت؛ کاش خرگوش میداشتید تا به شما یاد میداد که پی تفاوتی و پداخلاقی های سیاسی- اجتماعی بسیار آسیب رسانند از گونه های دیگر پی تفاوتی و پداخلاقی، از جمله پداخلاقی فردی است.

از وقتی شغالان واسکت انتحاری می پوشند. زبانِ راویان شما از ترس بند آمده و نمی توانند در وزن رمل مسدس مقصور/مخدوف، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن/فاعِلن شعر نجات بسرایند، حکایه‌های پنیوسند یا کوتاه سر دهند. خرگوش بکار دارید.

ای کاش دابشلیم میداشتید تا کلیله و دمنه را میخواند و تدبیر می کرد؛ یا زبان سانسکریت میدانستید تا به پنجه تتراشنا میکردید و می آموختید شاید خلای معنوی چند صد قرنه را پُر میکردید.

شما خرگوش ندارید تا می فهمید که داوطلبانه در سفره دشمنان نشستن تنگ و خواری و ذلت است. شما خرگوش به عنوان قهرمان داستان زندگی ندارید، تا دیگران را به همکاری برای نجات خود، خانواده و مردم فرا می خواند و فکر بگری به حال تان می کرد.

شما خرگوش ندارید تا نقد غیر مستقیم را به شما می آموخت و خود سرمشق آن نقد میشد و از نمونه همانند سخن میگفت و تمثیل میکرد. و فکری به پد چگالی چرمی شغال ها و روپاها می کرد. وای پرشما که نه دابشلیم دارید و نه خرگوش، اما چنگل تان پُر از روپاه و شغال است. می شنوم که میگویند شیر دارید اما ای غافلان، در سر زمین کرتکا دنکا شیر مستبد که سلطنتش گفتمان سلطه قدرت مطلق بود به چهار دلیل در چهارصد سال پیش از میلاد توسط خرگوش دانا و دلیر در چاه و در جا کشته شد؛ اما شما هنوز شیر پرست مانده اید. صد افسوس...!

اگر دیروز روزبه این مقنع خراسانی را به چرم الحاد توت توت واسکت پریدند و توت توت در تتر سوزاندند؛ امروز شما را به پهانه همان چرم پا واسکت انتحاری منفجر و آتش می زنند. شما روزبه و منصور کار دارید و اما حضور خرگوش حتمیست. پروید خرگوش را باز یابید اگر نیافتید، خود خرگوش شوید.

